بتاریخ ۱۷ ماه شوال سنه ۱۲۹۳
میزان الصرف

رحمن و رحیم صفت مشبه است بر وزن فعلان و فعیل بمعنی رحمت کننده و لفظ
الله مقدم کرده شد زیرا که اسم ذات ست و ذات
مقدم ست بر صفات و رحمن مقدم کرده شد بر رحیم زیرا که
مختص ست برای حق سبحانه و تعالی پس بنظر اختصاص اطلاق بمنزله اسم علم
گردیده بخلاف رحیم که محض اسم صفت ست و اطلاق او بر غیر حق سبحانه تعالی صحیح ست

بسم الله الرحمن الرحيم

١٢٧٩١

الحمد لله رب العلمين والعاقبة للمتقين

جمیع ستایش ثابت ست خدا را که پروردگار عالم هاست و نکوئی عاقبت ثابت ست برای متقیان

والصلوة على رسوله محمد و آله واصحابه اجمعين

و رحمت کامله نازل باد بر رسول خدا که محمد صلی الله علیه وسلم ست و بر آل و اصحاب او همگنان

بدان اسعدك الله تعالى في الدارين

نیک بخت کند ترا خدای تعالی در هر دو جهان

که جمله افعال متصرفه بر سه گونه است ماضی و مستقبل

مستقبل و حال و هر چه جز این سه چیز ست متفرع است بر این

۳ ماضی فعلی را گویند که بزمانهٔ گذشته تعلق دارد و آخر

او مبنی باشد بر فتحه قلّت حروفه او کثرت

حروف آن یا بسیار ۱۲

مگر بعارض چون فَعَلَ فَعِلَ فَعُلَ فُعِلَ و جز این

ضَرَبَ سَمِعَ كَرُمَ بَعُدَ استقبل

۴ مستقبل فعلی را گویند که بزمانهٔ آینده تعلق دارد و آخر او مرفوع باشد

مگر بعارض چون يَفْعِلُ يَفْعَلُ يَفْعُلُ يُفْعَلُ

چون يَضْرِبُ يَسْمَعُ يَكْرُمُ يَبْعُدُ

اما حال فعلی را گویند که بزمانهٔ موجود تعلق دارد و صیغهٔ حال بعینه

صیغهٔ استقبال ست و هر یکی ازین ماضی و مضارع چهارده

کلمه بیرون می آید سه ازان مذکر غایب راست و سه ازان

مونث غایب راست و سه ازان مذکر حاضر راست و سه

یعنی واحد و تثنیه و جمع ۱۲

ازان مونث حاضر راست و دو ازان مر حکایت نفس

یعنی واحد و تثنیه و جمع ۱۲

متکلم راست در اول صیغه و حدان حکایت نفس متکلم مذکر و

یعنی اول واحد دوم جمع ۱۲

مونث یکسان ست در دوم صیغه حکایت نفس متکلم تثنیه و جمع مذکر

برای اختصار ۱۲

و مونث نیز یکسان ست و هر یکی ازین ماضی و مضارع بر دو گونه است

است معروف و مجهول هر یکی از ین نیز بر دو گونه است اثبات و نفی

بحث اثبات فعل ماضی معروف

فَعَلَ فَعَلَا فَعَلُوا فَعَلَتْ فَعَلَتَا

فَعَلْنَ فَعَلْتَ فَعَلْتُمَا فَعَلْتُمْ فَعَلْتِ

کردند آن همه زنان ۱۲ — کردی تو یک مرد ۱۲ — کردید شما دو مرد ۱۲ — کردید شما همه مردان ۱۲ — کردی تو یک زن ۱۲

فَعَلْتُمَا فَعَلْتُنَّ فصل فَعَلْتُ فَعَلْنَا

این همه گفته شد بحث اثبات فعل ماضی معروف بود چون

خواهی که مجهول بنا کنی فای فعل را ضم کن عین فعل کسره ده و حال و لام کلمه را بر حالت خود بگذار تا مجهول گردد

بحث اثبات فعل ماضی مجہول

فُعِلَ فُعِلَا فُعِلُوْا فُعِلَتْ فُعِلَتَا فُعِلْنَ فُعِلْتَ

فُعِلْتُمَا فُعِلْتُمْ فُعِلْتِ فُعِلْتُمَا فُعِلْتُنَّ فُعِلْتُ فُعِلْنَا

فصل این ہمہ کہ گفتہ شد بحث اثبات فعل ماضی مجہول بود و چون حرف مای نفی

کہ مای نفی در اول آن و در آرد مای نفی در لفظ ماضی ہیچ عمل نکند

چنانچہ بود ہم بران طریق باشد لیکن عمل در معنی کند یعنی مثبت را بمعنی منفی گرداند

بحث نفی فعل ماضی معروف

مَا فَعَلَ مَا فَعَلَا مَا فَعَلُوْا مَا فَعَلَتْ مَا فَعَلَتَا مَا فَعَلْنَ مَا فَعَلْتَ

ما فعلتما ما فعلتم ما فعلتِ ما فعلتما ما فعلتنّ

ما فعلتُ **بحث نفی فعل ماضی مجهول** ما فعلنا

ما فُعِلَ ما فُعِلا ما فُعِلوا ما فُعِلت ما فُعِلتا ما فُعِلن ما فُعِلتَ

ما فُعِلتما ما فُعِلتم ما فُعِلتِ ما فُعِلتما ما فُعِلتنّ ما فُعِلتُ ما فُعِلنا

فصل اینهمه که گفته شد بحث نفی فعل ماضی بود چون خواهی که مضارع

بنا کنی یکی از علامات های مضارع در اول او در آر و علامات مضارع چهار

حرف اند الف و تا و یا و نون که مجموع وی اتین باشد الف وحدان

حکایت نفس متکلم راست و تا برای هشت کلمه است از آن مذکر حاضر راست

وسه از آن مر مونث حاضر راست و دو از آن مر واحد و تثنیه مونث غائب

راست یا برای چهار کلمه راست سه از آن مر مذکر غائب راست و یکی مر جمع

مونث غائب راست نون تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مونث راست

بحث اثبات فعل مضارع معروف

یفعل یفعلان یفعلون تفعل تفعلان یفعلن تفعل

تفعلان تفعلون تفعلین تفعلان تفعلن افعل نفعل

فصل اینهمه گفته شد بحث اثبات فعل مضارع معروف و چون خواهی

که فعل مضارع مجهول بنا کنی علامت مضارع را ضمه ده و عین کلمه را

فتحه در دو حال و لام کلمه را بر حالت خود بگذارتا مجهول گردد

بحث اثبات فعل مضارع مجهول

یُفْعَلُ یُفْعَلَانِ یُفْعَلُوْنَ تُفْعَلُ تُفْعَلَانِ یُفْعَلْنَ تُفْعَلُ

تُفْعَلَانِ تُفْعَلُوْنَ تُفْعَلِیْنَ تُفْعَلَانِ تُفْعَلْنَ اُفْعَلُ نُفْعَلُ

فصل اینهمه گفته شد بحث اثبات فعل مضارع مجهول اکنون چون خواهی

که نفی بلا بنا کنی لای نفی در اول او در آر و لای نفی در لفظ مضارع هیچ عمل

نکند چنانکه بود همبرین طریق باشد لیکن عمل در معنی کند یعنی مثبت المعنی منفی گردانند

بحث نفی فعل مضارع معروف

لَا یَفْعَلُ لَا یَفْعَلَانِ لَا یَفْعَلُونَ لَا تَفْعَلُ لَا تَفْعَلَانِ لَا یَفْعَلْنَ

لَا تَفْعَلُ لَا تَفْعَلَانِ لَا تَفْعَلُونَ لَا تَفْعَلِینَ لَا تَفْعَلَانِ لَا تَفْعَلْنَ

لَا أَفْعَلُ **بحث نفی فعل مضارع مجہول** لَا نَفْعَلُ

لَا یُفْعَلُ لَا یُفْعَلَانِ لَا یُفْعَلُونَ لَا تُفْعَلُ لَا تُفْعَلَانِ لَا یُفْعَلْنَ

لَا تُفْعَلُ لَا تُفْعَلَانِ لَا تُفْعَلُونَ لَا تُفْعَلِینَ لَا تُفْعَلَانِ لَا تُفْعَلْنَ لَا أُفْعَلُ لَا نُفْعَلُ

فصل اینهمه که گفته شد بحث نفی فعل مضارع بلا بود چون خواہی کہ نفی بلن بنا
کنی لن در اول فعل مضارع در آر و این نفی را نفی تاکید بلن گویند و لن در فعل مستقبل
در پنج محل نصب کند و آن پنج محل اینست واحد مذکر غائب و واحد مؤنث غائب

سوال ... از آن بگردد در زمان حال و استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع معروف است ۱۲

سوال ... گردد از آن شده در زمان حال و استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع مجہول

[illegible]

واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم و در هفت محل نون

اعرابی را ساقط گردانند چهار تثنیه و دو جمع مذکر غائب و

حاضر و یکی واحد مؤنث حاضر و در دو کلمه یعنی جمع مؤنث

غائب و حاضر هیچ عمل نکند و لن مضارع را بمعنی مستقبل منفی گرداند

بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف

لن یفعل لن یفعلا لن یفعلوا لن تفعل لن تفعلا لن یفعلن

لن تفعل لن تفعلا لن تفعلوا لن تفعلی لن تفعلا لن تفعلن

لن افعل لن نفعل

بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل مجهول

لن یفعل لن یفعلا لن یفعلوا لن تفعل لن تفعلا لن یفعلن لن تفعل

لن تفعلا لن تفعلوا لن تفعلی لن تفعلا لن تفعلن لن افعل لن نفعل

فصل بدانکه گفته شد بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل بعد چون

خواهی که نفی جحد بلم بنا کنی لم در اول فعل مضارع در آر و لم در فعل

مضارع در پنج محل جزم کند اگر در آخر او حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط

گرداند چون لم یدع و لم یرم و لم یخش و حرف علت سه است واو و الف و یا

که مجموعه وای باشد و در هفت محل نون اعرابی را ساقط گرداند

و در دو محل در لفظ هیچ عمل نکند و آن دو محل اینست جمع مونث غایب و حاضر

و در همه کلمات عمل در معنی کنند یعنی صیغه فعل مضارع را معنی ماضی منفی گردانند

بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع معروف

لَمْ یَفْعَلْ لَمْ یَفْعَلَا لَمْ یَفْعَلُوا لَمْ تَفْعَلْ لَمْ تَفْعَلَا لَمْ یَفْعَلْنَ

لَمْ تَفْعَلْ لَمْ تَفْعَلَا لَمْ تَفْعَلُوا لَمْ تَفْعَلِی لَمْ تَفْعَلَا لَمْ تَفْعَلْنَ

لَمْ اَفْعَلْ لَمْ نَفْعَلْ

بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع مجهول

لَمْ یُفْعَلْ لَمْ یُفْعَلَا لَمْ یُفْعَلُوا لَمْ تُفْعَلْ لَمْ تُفْعَلَا لَمْ یُفْعَلْنَ لَمْ تُفْعَلْ

لَمْ تُفْعَلَا لَمْ تُفْعَلُوا لَمْ تُفْعَلِی لَمْ تُفْعَلَا لَمْ تُفْعَلْنَ لَمْ اُفْعَلْ لَمْ نُفْعَلْ

فصل اینکه گفته شد بحث نفی جحد بلم بدو جهت خوانی که لام تاکید بیاید

با نون تاکید جمع کنی لام تاکید در اول مستقبل در آرد و نون تاکید در آخر او زیاده

کنی نون تاکید دو نوع است یکی نون ثقیله و دوم نون خفیفه نون ثقیله نون مشدد را گویند و نون

خفیفه نون ساکن را و نون ثقیله در چهارده کلمه آید و نون خفیفه در هشت کلمه آید باقی

نون ثقیله در پنج محل مفتوح باشد و آن پنج محل اینست واحد مذکر غایب و واحد

مونث غایب و واحد مذکر حاضر و دو صیغهٔ حکایت نفس متکلم و در جمع مونث غایب

و حاضر الف فاصل در آید و در جمع مذکر غایب و حاضر واو دور کرده شود و ما قبل او ضمه

گذاشته شود تا دلالت کند بر حذف واو و در واحد مونث حاضر یا دور کرده شود و ما قبل او

کسره گذاشته آید تا دلالت کند بر حذف یا و نون در شش محل مکسور باشد چهار تثنیه و دو جمع

مونث غائب و حاضر و باقی همه مثل مفتوح و نون خفیفه در محلیکه الف باشد

در تثنیه و در باقی مثل ... لام تاکید همیشه مفتوح باشد نون اعرابی با نون تاکید جمع نشود

بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل معروف

لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَانِّ لَيَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَيَفْعَلْنَانِّ

لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلِنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلْنَانِّ

بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل مجهول

لَأَفْعَلَنَّ لَنَفْعَلَنَّ

لَيُفْعَلَنَّ لَيُفْعَلَانِّ لَيُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَيُفْعَلْنَانِّ

لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلِنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلْنَانِّ

علامت مضارع را حذف کن بعده بنگر متحرک میماند یا ساکن اگر متحرک میماند

آخر را ساکن کن اگر حرف علت نباشد چون از تَعِدُ عِدْ و از تَضَعُ ضَعْ

و اگر باشد ساقط شود چون از تَقِی قِ و اگر ساکن میماند نظر کن در عین کلمه اگر عین

مکسور باشد یا مفتوح همزهٔ وصل مکسور در اول و در آر آخر را ساکن کن اگر حرف علت

نباشد چون از تَسمَعُ اِسْمَعْ و از تَضرِبُ اِضْرِبْ و اگر باشد ساقط شود چون

از تَرمِی اِرْمِ و از تَخشٰی اِخْشَ و اگر عین کلمه مضموم باشد همزهٔ وصل مضموم در اول

در آر و آخر را ساکن کن اگر حرف علت نباشد چون از تَنصُرُ اُنْصُرْ و اگر باشد ساقط

شود چون از تَدعُو اُدْعُ چون خواهی که امر حاضر مجهول و امر غایب معروف یا مجهول بنا کنی

لام امر مکسور در اول او در آرد و آخر او جزم کن اگر حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط شود چون لِيَدْعُ و لِيَرْمِ و لِيَخْشَ و نون تاکید چنانچه در مضارع می آید در امر نیز می آید

بحث امر حاضر معروف

اِفْعَلْ اِفْعَلَا اِفْعَلُوْا اِفْعَلِيْ اِفْعَلَا اِفْعَلْنَ

بحث امر حاضر مجہول

لِتُفْعَلْ لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلُوْا لِتُفْعَلِيْ لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلْنَ

بحث امر غائب معروف

لِيَفْعَلْ لِيَفْعَلَا لِيَفْعَلُوْا لِتَفْعَلْ لِتَفْعَلَا لِيَفْعَلْنَ

لِاُفْعَلْ بحث امر غائب مجہول لِنُفْعَلْ

لِيُفْعَلْ لِيُفْعَلَا لِيُفْعَلُوا لِتُفْعَلْ لِتُفْعَلَا لِيُفْعَلْنَ

لِاُفْعَلْ بحث امر حاضر معروف با نون ثقیلہ لِنُفْعَلْ

اُفْعُلَنَّ اُفْعُلَانِّ اُفْعُلُنَّ اُفْعُلِنَّ اُفْعُلَانِّ اُفْعُلْنَانِّ

بحث امر حاضر مجہول با نون ثقیلہ

لِتُفْعَلَنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِتُفْعَلُنَّ لِتُفْعَلِنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِتُفْعَلْنَانِّ

بحث امر غائب معروف با نون ثقیلہ

لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَانِّ لِيَفْعَلُنَّ لِتَفْعَلَنَّ لِتَفْعَلَانِّ لِيَفْعَلْنَانِّ

لِاُفْعَلَنَّ بحث امر غائب مجہول با نون ثقیلہ لِیُفْعَلَنَّ

لِیُفْعَلَانِّ لِیُفْعَلُنَّ لِتُفْعَلَنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِیُفْعَلْنَانِّ

لِاُفْعَلَنَّ بحث امر حاضر معروف با نون خفیفہ لِنُفْعَلَنَّ

اِفْعَلُنْ اِفْعَلِنْ بحث امر حاضر مجہول با نون خفیفہ لِتُفْعَلَنْ

لِتُفْعَلُنْ لِتُفْعَلِنْ بحث امر غائب معروف با نون خفیفہ لِیَفْعَلَنْ

لِیَفْعَلُنْ لِتَفْعَلَنْ لِاَفْعَلَنْ لِنَفْعَلَنْ

بحث امر غائب مجہول با نون خفیفہ

لِیُفْعَلَنْ لِیُفْعَلُنْ لِتُفْعَلَنْ لِاُفْعَلَنْ لِنُفْعَلَنْ

فصل اینهمه گفته شد بحث امر بود چون خواهی که نهی بنا کنی پس لای نهی

در اولش در آر و لای نهی در آخر فعل مضارع در پنج محل جزم کند مثل لم

اگر در آخر او حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط گرداند و از هفت

محل نون اعرابی را هم دور نماید و در دو محل در لفظ مضارع هیچ عمل نکند

و نون تاکید چنانکه در فعل مضارع می آید هم برابر طریق در نهی آید

بحث نهی حاضر معروف

لا تفعل لا تفعلا لا تفعلوا لا تفعلی لا تفعلا لا تفعلن

بحث نهی حاضر مجهول

لَا تُفْعَلُ لَا تُفْعَلَا لَا تُفْعَلُوْا لَا تُفْعَلِیْ لَا تُفْعَلَا لَا تُفْعَلْنَ

بحث نهی غائب معروف

لَا یَفْعَلْ لَا یَفْعَلَا لَا یَفْعَلُوْا لَا تَفْعَلْ لَا تَفْعَلَا لَا یَفْعَلْنَ

لَا اَفْعَلْ ## بحث نهی غائب مجهول لَا نَفْعَلْ

لَا یُفْعَلْ لَا یُفْعَلَا لَا یُفْعَلُوْا لَا تُفْعَلْ لَا تُفْعَلَا لَا یُفْعَلْنَ

لَا اُفْعَلْ ## بحث نهی حاضر معروف با نون ثقیله لَا نُفْعَلْ

لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا تَفْعَلُنَّ لَا تَفْعَلِنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا تَفْعَلْنَانِّ

بحث نهی حاضر مجهول با نون ثقیله

لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَانِّ لَا تُفْعَلُنَّ لَا تُفْعَلِنَّ لَا تُفْعَلَانِّ لَا تُفْعَلْنَانِّ

بحث نہی غائب معروف با نون ثقیلہ

لَا یَفْعَلَنَّ لَا یَفْعَلَانِّ لَا یَفْعَلُنَّ لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا یَفْعَلْنَانِّ

لَا أَفْعَلَنَّ **بحث نہی غائب مجہول با نون ثقیلہ** لَا نَفْعَلَنَّ

لَا یُفْعَلَنَّ لَا یُفْعَلَانِّ لَا یُفْعَلُنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَانِّ لَا یُفْعَلْنَانِّ

لَا أُفْعَلَنَّ **بحث نہی حاضر معروف با نون خفیفہ** لَا نُفْعَلَنَّ

لَا تَفْعَلَنْ لَا تَفْعَلُنْ **بحث نہی حاضر مجہول با نون خفیفہ** لَا تَفْعَلِنْ

لَا تُفْعَلَنْ لَا تُفْعَلُنْ **بحث نہی غائب معروف با نون خفیفہ** لَا تُفْعَلِنْ

لا یَفعَلْنَ لا تَفعَلْنَ لا اَفعَلْ لا نَفعَلْ

بحث نهی غائب مجهول با نون خفیفه

لا یُفعَلَنْ لا تُفعَلَنْ لا اُفعَلَنْ لا نُفعَلَنْ

فصل این همه که گفته شد بحث نهی بود چون خواهی که

اسم فاعل بنا کنی اسم فاعل گرفته می شود از فعل مضارع

معروف پس علامت مضارع را حذف کن بعد از آن فاء کلمه

را فتحه ده و میان فاء و عین الف فاعل درآر و عین کلمه را

کسره ده و لام کلمه را تنوین زیاده کن تا اسم فاعل شود

بحث اسم فاعل

فاعلونَ	فاعلانِ	فاعلٌ
کنندگان همه مردان ۱۲	دو مرد ۱۲ کنندگان	کننده یک مرد
فاعلاتٌ	فاعلتانِ	فاعلةٌ
همه زنان ۱۲ کنندگان	دو زن ۱۲ کنندگان	

فصل این همه که گفته شد بحث اسم فاعل بود چون

خواهی که اسم مفعول بنا کنی اسم مفعول ساخته می شود

از مضارع مجهول پس علامت مضارع را حذف کن

بعد ازان میم مفتوح در اول او در آر و عین کلمه را ضمه ده و

میان عین و لام واو مفعول در آر و لام کلمه را تنوین ده تا اسم مفعول گردد

بحث اسم مفعول

مفعولٌ	مفعولانِ	مفعولونَ
مفعولةٌ	مفعولتانِ	مفعولاتٌ

تمت

الحمد لله که نسخه میزان الصرف در نهایت وضوح بکمال تصحیح بحواشی سابقه در مطبع شعله طور جلیه طبع در بر کشید و غره ماه ذیحجه سنه ۱۲۷۹ هجری بزیب و زینت شایان در چشم تماشاییان جلوه گر گردید تا اشتغال طلبه علوم نحو نظاره این شاهد ارباب اراده بفیض تام انتهائش مستفید و مستفیض فرماید این فقط

دائرهٔ چهل و سه ابواب منشعب
ثلاثی مجرد بر دو گونه است
۳ باب
۵ باب
۹ باب
نسخهٔ منشعب در مطبع شعله طور کانپور بطبع رسید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة على رسوله محمد وآله و
اصحابه اجمعين بدان رزقك الله تعالى في الدارين كه جمله افعال متصرفه
واسماء متمكنه از روی ترکیب حروف اصلی بر دو گونه است ثلاثی ورباعی
اما ثلاثی آن باشد که در ماضی او سه حرف اصلی باشد چون نصر وضرب و
رباعی آن باشد که در ماضی او چهار حرف اصلی باشد چون بعثر ودحرج
اما ثلاثی بر دو گونه است یکی مجرد که در ماضی او حرف زائد نباشد و دیگر مزید فیه
که در ماضی او حرف زائد نیز باشد اما آنکه در وی حرف زائد نباشد آن نیز

بر دو گونه است یکی مطرد که وزن او بیشتر آید و دیگر شاذ که وزن او کمتر
آید اما مطرد را پنج باب ست باب اول فَعَلَ یَفْعُلُ بفتح العین فی
الماضی وضمها فی الغابر چو النَّصر و النُّصرة یاری کردن نَصَرَ نصرہ
یَنْصُرُ نصرا فهو ناصر و نُصِرَ یُنْصَرُ نصرا فهو منصور
الامر منه اُنْصُرْ والنهی عنه لا تَنْصُرْ الظرف منه
منصَر والآلة منه مِنْصَر و منصرة و منصار
وتثنیتها منصران و منصران والجمع منهما مناصر و مناصیر
افعل التفضیل منه انصر والمؤنث منه نُصْرى
وتثنیتهما انصران و نصریان والجمع منهما انصرون
واناصر و نُصَر و نصریات الطَّلب جستن الدخول
درامدن القتل کشتن الفتل تافتن باب دوم فَعَلَ یَفْعِلُ
بفتح العین فی الماضی وکسر العین فی الغابر چون الضرب زدن
ورفتن بر روی زمین و پدید کردن مثل نصر لغیه ضَرَبَ یَضْرِبُ
ضربا فهو ضارب و ضُرِبَ یُضْرَبُ ضربا فهو مضروب الامر منه
اِضْرِبْ والنهی عنه لا تَضْرِبْ الظرف منه مَضْرِب والآلة منه
مِضْرَب و مضربة و مضراب وتثنیتها مضربان و مضربان والجمع
منهما مضارب و مضاریب افعل التفضیل منه اضرب والمؤنث منه

ضربی و تثنیتها اضربان و ضربیان والجمع منها اضربون و
اضارب و ضرب و ضربیات الغسل شستن الثلب عیب
کردن الظلم ستم کردن التفصیل جدا کردن باب سوم بروزن
فعل یفعل بکسر العین فی الماضی وفتحها فی الغابر چون السمع والسماع
شنیدن وگوش فرا داشتن تصریفه سمع یسمع سمعا فهو سامع
و سمع یسمع سمعا فهو مسموع الامر منه اسمع والنهی عنه لاتسمع الظرف
منه مسمع والالة منه مسمع و مسمعة و مسماع تثنیتها مسمعان
و مسمعان والجمع منها مسامع و مسامیع افعل التفضیل منه اسمع والمؤنث
منه سمعی و تثنیتها سمعیان و سمعیان والجمع منها اسمعون و اسامع و سمع و
سمعیات العلم دانستن الفهم دریافتن الحفظ نگاه داشتن الشهادة گواهی
دادن الحمد ستودن الجهل نادانستن باب چهارم بروزن فعل
یفعل بفتح العین فیهما چون الفتح گشادن تصریفه فتح یفتح فتحا فهو
فاتح و فتح یفتح فتحا فهو مفتوح الامر منه افتح والنهی عنه لاتفتح
الظرف منه مفتح والالة منه مفتح و مفتحة و مفتاح و تثنیتها مفتحان و
مفتحان والجمع منها مفاتح و مفاتیح افعل التفضیل منه افتح والمؤنث منه
فتحی و تثنیتها فتحیان و فتحیان والجمع منها افتحون و افاتح و فتح و فتحیات
النفع بازداشتن الصبغ رنگ کردن الرهن گرو داشتن السلخ پوست کشیدن

بدانکه هر فعلی که برین وزن آید بجای عین فعل یا لام فعل او حرفی باشد از حروف حلق و حروف حلق شش ست الحاء والخاء والعین والغین والهاء والهمزة که مجموع وی اغ خعه باشد مانند آنکه مرکن بزکن مرا بی یا بی فشا ذ

باب پنجم

بروزن فَعُلَ يَفْعُلُ بضم العین فی الماضی والغابر بدانکه این باب لازم ست بیشتر اسم فاعل این باب بروزن فَعِيل می آید چون الکَرَم والکَرَامَة بزرگ شدن

تصریفه کَرُمَ يَكْرُمُ كَرَمًا وكَرَامَةً فهو كَرِيمٌ الامر منه اُكْرُمْ والنهی عنه لا تَكْرُمْ الظرف منه مَكْرَمٌ والآلة منه مِكْرَمٌ ومِكْرَمَةٌ ومِكْرَامٌ وتثنیتهما مَكْرَمَانِ ومِكْرَمَانِ والجمع منهما مَكَارِمُ ومَكَارِيمُ افعل التفضیل منه اَكْرَمُ والمونث منه كُرْمَى وتثنیتهما اَكْرَمَانِ وكُرْمَيَانِ والجمع منهما اَكْرَمُونَ واَكَارِمُ وكُرَمٌ وكُرْمَيَاتٌ اللُّطْف واللَّطَافَة پاکیزه شدن القُرْب نزدیک شدن البُعْد دور شدن الكَثْرَة بسیار شدن مانند آنکه وزن او کمتر آید آنرا سه باب ست

باب اول

بروزن فَعِلَ يَفْعِلُ بکسر العین فیهما چون الحَسْب والحِسْبَان پنداشتن

تصریفه حَسِبَ يَحْسِبُ حَسْبًا وحِسْبَانًا فهو حَاسِبٌ وحُسِبَ يُحْسَبُ حَسْبًا وحِسْبَانًا فهو مَحْسُوبٌ الامر منه اِحْسِبْ والنهی عنه لا تَحْسِبْ الظرف منه مَحْسِبٌ والآلة منه مِحْسَبٌ ومِحْسَبَةٌ ومِحْسَابٌ وتثنیتهما مَحْسِبَانِ ومِحْسَبَانِ والجمع منهما مَحَاسِبُ ومَحَاسِيبُ افعل التفضیل منه اَحْسَبُ والمونث منه حُسْبَى وتثنیتهما اَحْسَبَانِ وحُسْبَيَانِ والجمع منهما اَحْسَبُونَ واَحَاسِبُ وحُسَبٌ وحُسْبَيَاتٌ بدانکه صحیح ازین باب چند

حسب یحسب و نعم ینعم دیگر نیامده است النعمة خوش عیش شدن باب دوم
بر وزن فعل یفعل بکسر العین فی الماضی وضمها فی الغابر بدانکه صحیح ازین باب
جز فضل یفضل دیگر نیامده است و بعضی حضر یحضر و نعم ینعم را ازین باب گویند
چون الفضل افزون شدن و غلبه کردن تصریفه فضل یفضل فضلا فهو فاضل
و فضل یفضل فضلا فهو مفضول الامر منه افضل النهی عنه لا تفضل الظرف منه
مفضل والآلة منه مفضل و مفضلة و مفضال و تثنیتها مفضلان و مفضلان
والجمع منها مفاضل و مفاضیل افعل التفضیل منه افضل والمؤنث منه فضلی و تثنیتها
افضلان و فضلیان والجمع منها افضلون و افاضل و فضل و فضلیات الکثور [illegible]
شدن باب سوم بر وزن فعل یفعل بضم العین فی الماضی و فتحها فی الغابر
بدانکه هر ماضی که مضموم العین باشد مستقبل نیز مضموم العین آید مگر در صرف اجلاف معتل العین
واوی مانند کدت تکاد چون الکود والکیدودة خواستن و نزدیک شدن تصریفه
کاد یکاد کودا و کیدودة فهو کائد و کید یکاد کودا و کیدودة فهو مکود الامر منه کد
والنهی عنه لا تکد الظرف منه مکاد والآلة منه مکود و مکودة و مکواد و تثنیتها مکادان
و مکودان والجمع منها مکاود و مکاوید افعل التفضیل منه اکود والمؤنث منه کودی و تثنیتها
اکودان و کودیان والجمع منها اکودون و اکاود و کود و کودیات کدت در اصل کودت
بود ضمه بر واو دشوار داشته نقل کرده بما قبل او دادند و واو از جهت اجتماع ساکنین افتاد
بعده دال را با تا بدل کرده و تا را در تا ادغام نمودند کدت شد و تکاد در اصل تکود بود حرکت واو

نقل کرده بما قبل داد نه پس از جهت فتحهٔ ما قبل واو الف گشت تکاد شد واین لغت را

بعضی از سمع تسمع گویند اما ثلاثی منشعب که در وی حروف زائد باشد بر دو گونه است

یکی آنکه ملحق برباعی باشد دوم آنکه ملحق برباعی نباشد اما آنکه ملحق برباعی نباشد نیز بر

دو گونه است یکی آنکه در وی الف وصل درآید و دیگر آنکه در وی الف وصل در بنا نیاید اما آنکه

در وی الف وصل درآید آنرا نه باب است **باب اول** بر وزن افتعال چون الاجتناب

پرهیز کردن **تصریفه** اجتنب یجتنب اجتنابا فهو مجتنب واجتنب یجتنب

اجتنابا فهو مجتنب الامر منه اجتنب والنهی عنه لا تجتنب الاقتباس نور جستن

الاقتناص صید کردن الالتماس جستن الاعتزال یکسو شدن الاحتمال بر داشتن

الاختطاف ربودن **باب دوم** بر وزن استفعال چون الاستنصار طلب یاری

کردن **تصریفه** استنصر یستنصر استنصارا فهو مستنصر واستنصر یستنصر استنصارا

فهو مستنصر الامر منه استنصر والنهی عنه لا تستنصر الاستغفار آمرزش خواستن الاستفسار

پرسیدن الاستنفار رمیدن و رمانیدن الاستخلاف کسی را بجای خویش یا بجای

دیگری نشاندن الاستمتاع برخورداری گرفتن بکسی یا بچیزی بدانکه این باب لازم

و متعدی هر دو آمده است **باب سوم** بر وزن انفعال چون الانفطار شکافته شدن

بدانکه هر فعلیکه برین وزن آید لازم باشد **تصریفه** انفطر ینفطر انفطارا فهو منفطر

الامر منه انفطر والنهی عنه لا تنفطر الانصراف باز گشتن الانقلاب گشته شدن

باب چهارم بر وزن افعلال بدانکه این باب لازم ست چون الاحمرار سرخ شدن

تصریفه احمرّ یحمرّ احمراراً فهو محمرّ الامر منه احمرّ احمرِّ احمرِر والنهی عنه لا تحمرّ لا تحمرِّ

لا تحمرِر الاخضرار سبز شدن الاصفرار زرد شدن الاغبرار گرد آلوده شدن

الابلقاق ابلق شدن اسپ **باب پنجم** بر وزن افعیلال چون الادهیمام

سخت سیاه شدن **تصریفه** ادهامّ یدهامّ ادهیماماً فهو مدهامّ الامر منه ادهامّ

ادهامِّ ادهامِم والنهی عنه لا تدهامّ لا تدهامِّ لا تدهامِم الاسمیرار گندم گون

شدن الاکمیتات کمیت شدن اسپ الاشهیباب سفید شدن اسپ الاصحیرار

خشک شدن نبات بدانکه این باب لازم ست **باب ششم** بر وزن افعیعال

چون الاخشیشان سخت درشت شدن **تصریفه** اخشوشن یخشوشن اخشیشاناً فهو

مخشوشن الامر منه اخشوشن والنهی عنه لا تخشوشن الاخریراق دریده شدن جامه

الاخلیلاق کهنه شدن جامه الاملیلاح شور شدن آب الاحدیداب کوژ شدن پشت

بدانکه این باب هم لازم ست و در قرآن شریف نیامده است **باب هفتم** بر وزن

افعوّال چون الاجلوّاذ شتافتن **تصریفه** اجلوّذ یجلوّذ اجلوّاذاً فهو مجلوّذ الامر

منه اجلوّذ والنهی عنه لا تجلوّذ الاخروّاط چوب تراشیدن الاعلوّاط بگردن شتر

آویخته بر و سوار شدن یقال اعلوّط البعیر اذا تعلّق بعنقه وعلاه بدانکه ازین باب چیزی

در قرآن نیامده است **باب هشتم** بر وزن افاعل چون الاثّاقل گران شدن بار بر خود

و خود را گران بار ساختن **تصریفه** اثّاقل یثّاقل اثّاقلاً فهو مثّاقل الامر منه

اثّاقل والنهی عنه لا تثّاقل الادّارک در رسیدن و در رسانیدن الاسّاقط میوه

باب نهم آشتی کردن با یکدیگر الاصّالح یکدیگر شدن الاشّابه هم شکل شدن الاثّاقل ... از درخت افگندن

بروزن افّعّل چون الاطّهّر پاک شدن تصریفه اطّهّر یطّهّر اطّهّراً فهو مطّهّر

الامر منه اطّهّر والنهی عنه لا تطّهّر الازّمّل جامه در برکشیدن الاضّرّع زاری

کردن الاجّنّب دور شدن الاذّکّر پند پذیرفتن و یاد کردن بدانکه اصل باب فاعل

و افّعّل تفاعل و تفعّل بوده تا را ساکن کرده بفا بدل کردند فا را در فا ادغام کردند

جهت مجانست در مخرج پس همزهٔ وصل در آوردند تا ابتدا بسکون لازم نیاید اما آنکه

در و الف وصل در نیاید آن را پنج باب ست **باب اول** بروزن افعال چون

الاکرام گرامی کردن تصریفه اکرم یکرم اکراماً فهو مکرم و اکرم یکرم اکراماً فهو

مکرم الامر منه اکرم والنهی عنه لا تکرم الاسلام مسلمان شدن و گردن نهادن

بطاعت الاذهاب بردن الاعلان آشکارا کردن الاکمال تمام کردن بدانکه همزهٔ

امر حاضر این باب وصلی نیست بلکه همزهٔ قطعی ست که حذف کرده شده است از

مضارع او یعنی یکرم که در اصل یؤکرم بوده است زبرای موافقت اکرم که در اصل

أأکرم بوده است همزهٔ ثانی از جهت اجتماع همزتین افتاد اکرم شد **باب دوم**

بروزن تفعیل چون التصریف گردانیدن تصریفه صرّف یصرّف تصریفاً فهو مصرّف

و صرّف یصرّف تصریفاً فهو مصرّف الامر منه صرّف والنهی عنه لا تصرّف التکذیب

دروغگو ساختن کسی را و الکذاب التقدیم پیش شدن و پیش کردن التمکین جای دادن

باب سوم بروزن تفعّل ست چون التقبّل پذیرفتن تصریفه تقبّل یتقبّل تقبّلاً فهو متقبّل

و تَقَبَّلَ يَتَقَبَّلُ تَقَبُّلاً فهو مُتَقَبِّلٌ الامر منه تَقَبَّلْ والنهی عنه لا تَتَقَبَّلْ التَّفَكُّه میوه خوردن التَّلَبُّث درنگ کردن التَّعَجُّل شتافتن التَّبَسُّم دندان سپید کردن بدانکه در باب تفعّل و تفاعل هرجا که دو تا در اول کلمه بهم آیند روا باشد که یک تا را حذف کنند **باب چهارم** بر وزن مُفاعَلَة چون المُقاتَلَة والقِتال با یکدیگر کارزار کردن **تصریفه** قاتَلَ یُقاتِلُ مُقاتَلَةً وقِتالاً فهو مُقاتِلٌ وقُوتِلَ یُقاتَلُ مُقاتَلَةً وقِتالاً فهو مُقاتَلٌ الامر منه قاتِلْ والنهی عنه لا تُقاتِلْ المُعاقَبَة والعِقاب با یکدیگر عذاب کردن المُخادَعَة والخِداع فریفتن المُلازَمَة واللِّزام باهم لازم گرفتن المُبارَکَة برکت گرفتن بخدای عزوجل بکسی یا بچیزی المُشارَکَة باهم شریک شدن **باب پنجم** بر وزن تَفاعُل چون التَّقابُل با یکدیگر روبرو شدن **تصریفه** تَقابَلَ یَتَقابَلُ تَقابُلاً فهو مُتَقابِلٌ وتُقُوبِلَ یُتَقابَلُ تَقابُلاً فهو مُتَقابَلٌ الامر منه تَقابَلْ والنهی عنه لا تَتَقابَلْ التَّخاصُم با یکدیگر خصومت کردن التَّخافُت با یکدیگر پنهان گفتن التَّعارُف با یکدیگر شناختن التَّفاخُر با یکدیگر فخر کردن اما رباعی بر دو گونه است یکی مجرد که در وی حرف زائد نباشد و دوم مُنشَعِب که در وی حرف زائد هم باشد اما آنکه در وی حرف زائد نباشد آن یک باب است **باب اول** بر وزن فَعْلَلَة چون البَعْثَرَة برانگیختن **تصریفه** بَعْثَرَ یُبَعْثِرُ بَعْثَرَةً فهو مُبَعْثِرٌ وبُعْثِرَ یُبَعْثَرُ بَعْثَرَةً فهو مُبَعْثَرٌ الامر منه بَعْثِرْ والنهی عنه لا تُبَعْثِرْ الدَّحْرَجَة بسیار گردانیدن العَسْکَرَة لشکر ساختن القَنْطَرَة پل بستن الزَّعْفَرَة رنگ کردن بزعفران اما رباعی منشعب آن باشد که در وی حرف زائد باشد و آن بر دو گونه است یکی آنکه در وی همزهٔ وصل نباشد و دیگر آنکه در وی همزهٔ وصل باشد اما آنکه در وی همزهٔ وصل باشد

آن نیز یک باب است **باب اول** بر وزن تفعلل چون التسربل پیراهن پوشیدن
تصریفه تسربل یتسربل تسربلاً فهو متسربل الامر منه تسربل والنهی عنه لاتتسربل
التبرقع برقع پوشیدن التزندق زندیق شدن التبختر بناز خرامیدن اما آنکه در وهمزهٔ **وصل**
درآید آن دو باب است آن هر دو باب لازم است **باب اول** بر وزن افعنلال چون
الابرنشاق شاد شدن **تصریفه** ابرنشق یبرنشق ابرنشاقاً فهو مبرنشق الامر منه ابرنشق
والنهی عنه لاتبرنشق الاخرنجام جمع شدن الابلنداح فراخ شدن جایگاه الاعرنکاس سیاه
شدن موی الاسلنطاح برقفا افتادن بدانکه این باب در قرآن شریف نیامده است **باب
دوم** بر وزن افعلّال چون الاقشعرار موی بر تن خاستن **تصریفه** اقشعرّ یقشعرّ
اقشعراراً فهو مقشعرّ الامر منه اقشعرّ اقشعرِر اقشعرَّ والنهی عنه لاتقشعرّ لاتقشعرِر لاتقشعرَّ
الاقمطرار سخت ناخوش شدن الاشفترار پراگنده شدن الازمهرار سرخ شدن چشم از خشم
الاسمهرار سخت شدن خار بدانکه این باب در قرآن شریف آمده است کما قال الله تعالی
تقشعرّ منه جلود الذین یخشون ربهم اما ثلاثی منشعب که ملحق برباعی است
بر دو گونه است یکی آنکه ملحق برباعی مجرد باشد و دوم آنکه ملحق برباعی مجرد نباشد اما آنکه
ملحق برباعی مجرد باشد آن را هفت باب است **باب اول** بر وزن فعللة بتکرار لام چون
الجلببة چادر پوشیدن **تصریفه** جلبب یجلبب جلببةً فهو مجلبِب و جلبب یجلبب جلببةً
فهو مجلبَب الامر منه جلبب والنهی عنه لاتجلبب الشمللة شتافتن ولیس هذا الباب فی القرآن
باب دوم بر وزن فنعلة بزیادة النون بین العین واللام چون القلنسة کلاه پوشیدن

تصریفه قلنس یقلنس قلنسةً فهو مقلنس الامر منه قلنس والنهی عنه لا تقلنس ولیس فی
القرآن **باب سوم** بروزن فوعلة بزیادة الواو بین الفاء والعین چون الجوربة
پا تابه پوشیدن **تصریفه** جورب یجورب جوربةً فهو مجورب الامر منه جورب النهی
عنه لا تجورب الحوقلة سخت پیر شدن ولیس فی القرآن **باب چهارم** بروزن فعولة
بزیادة الواو بین العین واللام چون السرولة ازار پوشیدن **تصریفه** سرول یسرول
سرولةً فهو مسرول الامر منه سرول والنهی عنه لا تسرول الجهورة آواز بلند کردن ولیس
فی القرآن **باب پنجم** بروزن فیعلة بزیادة الیاء بین الفاء والعین چون الخیعلة
پیراهن بی آستین پوشیدن **تصریفه** خیعل یخیعل خیعلةً فهو مخیعل و خوعل یخیعل خیعلةً فهو مخیعل
الامر منه خیعل والنهی عنه لا تخیعل الهیمنة نگاه شدن یقال ان الهاء فیه مبدلة من الهمزة
القیطرة گماشته شدن جاء فی القرآن کما قال الله تعالی لست علیهم بمصیطر
بدانکه خوعل در اصل خیعل بود از جهت ضمهٔ ماقبل یا واو گشت خوعل شد **باب ششم**
بروزن فعیلة بزیادة الیاء بین العین واللام چون الشریفة افزونی برگهای کشت بریدن
تصریفه شریف یشریف شریفةً فهو مشریف الامر منه شریف والنهی عنه لا تشریف
الجزیلة بزر اندودن ولیس فی القرآن **باب هفتم** بروزن فعلاة بزیادة الالف
المبدلة من الیاء بعد اللام چون القلساة کلاه پوشانیدن اصله قلسیة فانقلبت الیاء
الفاء لتحرکها وانفتاح ماقبلها **تصریفه** قلسی یقلسی قلساةً فهو مقلس و قلسی یقلسی
قلساةً فهو مقلسی الامر منه قلس والنهی عنه لا تقلس الجعباة افگندن ولیس فی القرآن

بدانکه قلنسی در اصل قلنسی بود یا متحرک ماقبلش مفتوح آن یا را بالف بدل کردند قلنسی شد و قلنسی
در اصل یقلنسی بود ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند یقلنسی شد مقلنس در اصل مقلنسی بود ضمه بر یا
دشوار داشته ساکن کردند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا افتاد مقلنس شد و قلنسی
بر اصل خود است تقلنسی در اصل تقلنسی بود ضمه بر یا ثقیل بود ساکن کردند یا الف گشت تقلنسی
شد مقلنسی در اصل مقلنسی بود یا را از جهت فتحه ماقبل بالف بدل کردند التقای ساکنین شد
میان الف و تنوین الف افتاد مقلنسی شد قلنس در اصل قلنسی بود یا بعلامت جزمی افتاد
قلنس شد لاتقلنس در اصل لاتقلنسی بوده است اینجا نیز یا بعلت جزمی افتاد لاتقلنس شد
اما آنکه ملحق برباعی منشعب باشد آن نیز بر دو گونه است یکی آنکه ملحق به تدحرج باشد دوم
آنکه ملحق به احرنجم باشد اما آنکه ملحق به تدحرج باشد آنرا هشت باب است **باب**
اول بر وزن تفعلل بزیادة التاء قبل الفاء و تکرار اللام چون التجلبب چادر پوشیدن
تصریفه تجلبب یتجلبب تجلببا فهو متجلبب الامر منه تجلبب والنهی عنه لاتتجلبب
التعفر گرد آلوده شدن ولیس فی القرآن **باب دوم** بر وزن تفعنل بزیادة التاء
قبل الفاء والنون بین العین واللام چون التقلنس کلاه پوشیدن **تصریفه** تقلنس یتقلنس
تقلنسا فهو متقلنس الامر منه تقلنس والنهی عنه لاتتقلنس ولیس فی القرآن **باب سوم**
بر وزن تمفعل بزیادة التاء والمیم قبل الفاء چون التمسکن حالت خواری پیدا کردن **تصریفه**
تمسکن یتمسکن تمسکنا فهو متمسکن الامر منه تمسکن والنهی عنه لاتتمسکن التمندل مندیل
بستن یقال تمندل الرجل اذا مسح بیده المندیل اعلم ان هذا الباب شاذ قلیل من

علی توہّم المیم اصلا **باب چہارم** بروزن تَفَعْلُتٌ بزیادة التاء قبل الفاء وبعد اللام
چون اَلتَّعَفْرُتُ خبیث شدن یقال تعفرت الرجل اذا صار عِفْرِیتًا ای خبیثا **تصریفه**
تَعَفْرَتَ یَتَعَفْرَتُ تَعَفْرُتًا فهو مُتَعَفْرِتٌ الامر منه تَعَفْرَتْ والنهی عنه لاتَتَعَفْرَتْ اِعْلَمْ
اَنَّ هٰذَا الباب غریبٌ **باب پنجم** بروزن تَفَوْعُل بزیادة التاء قبل الفاء والواو بین
الفاء والعین چون اَلتَّجَوْرُبُ پاتابه پوشیدن **تصریفه** تَجَوْرَبَ یَتَجَوْرَبُ تَجَوْرُبًا فهو مُتَجَوْرِبٌ
الامر منه تَجَوْرَبْ والنهی عنه لاتَتَجَوْرَبْ اَلتَّكَوْثُرُ بسیار شدن ولیس فی القرآن **باب ششم**
بروزن تَفَعْوُل بزیادة التاء قبل الفاء والواو بین العین واللام چون اَلتَّسَرْوُلُ ازار پوشیدن
تصریفه تَسَرْوَلَ یَتَسَرْوَلُ تَسَرْوُلًا فهو مُتَسَرْوِلٌ الامر منه تَسَرْوَلْ والنهی عنه لاتَتَسَرْوَلْ
اَلتَّدَهْوُرُ گذشتن شب ولیس فی القرآن **باب هفتم** بروزن تَفَیْعُل بزیادة التاء
قبل الفاء والیاء بین الفاء والعین چون اَلتَّجَیْعُلُ پیراهن بی آستین پوشیدن **تصریفه**
تَجَیْعَلَ یَتَجَیْعَلُ تَجَیْعُلًا فهو مُتَجَیْعِلٌ الامر منه تَجَیْعَلْ والنهی عنه لاتَتَجَیْعَلْ اَلتَّسَیْطُرُ سلطان شدن
اَلتَّشَیْطُنُ نافرمانی کردن بدانکه این باب در قرآن شریف نیامده است **باب هشتم**
بروزن تَفَعْلِی بزیادة التاء قبل الفاء والیاء بعد اللام که در اصل تَفَعْلُیٌ بوده است ضمهٔ لام را
بکسره بدل کردند پس ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین
یا افتاد تَفَعْلٍ شد چون اَلتَّقَلْسِی کلاه پوشیدن **تصریفه** تَقَلْسَی یَتَقَلْسَی تَقَلْسِیًا فهو مُتَقَلْسٍ الامر منه
تَقَلْسَ والنهی عنه لاتَتَقَلْسَ ولیس فی القرآن المجید بدانکه زیادت تا در اول این ابواب
برای الحاق نیست بلکه برای معنی مطاوعت است چنانکه مدحرج بود زیرا که الحاق بزیادت